

## ژرژ حبش: شاهین ترازوی مقاومت فلسطین

بنیانگذار جبههء خلق برای آزادی فلسطین در ۲۶ ژانویه در سن ۸۲ سالگی در اردن درگذشت.

تراب حق شناس

شاهین ترازو. من این ارزیابی منصفانه را از یکی از رقبای سیاسی او شنیده ام نه از یکی از طرفدارانش. هانی الحسن، یکی از بنیانگذاران جنبش الفتح، زمانی که سفیر سازمان آزادیبخش فلسطین در تهران بود (۱۳۵۹) این تعبیر را دربارهء حبش به کار برد و افزود هر زمان که مقاومت فلسطین از راه انقلابی و اصیل و خردمندانهء خود منحرف شود، این ژرژ حبش است که هشدار می دهد.

نگارنده به یاد دارد که در اواسط دههء ۱۹۷۰، زمانی که بین فلسطینی ها بحث بر سر این بود که «آیا با اسرائیل باید مذاکره کرد یا نه»، ژرژ حبش طی نطقی در عدن (پایتخت یمن جنوبی آن زمان) بر ضرورت رد راههایی که به نظرش سازشکارانه و تسلیم طلبانه بود تأکید ورزید و افزود که ما این موضع را برای تاریخ می گیریم. او می دانست که موضع گیری اش برخلاف جریان است و احتمال نمی داد که کسی بدان گوش سپارد، از این رو آن را «برای تاریخ» معرفی می کرد. می دانیم که روشنفکر متعهد و انقلابی گاه چاره ای ندارد جز آن که بر موضع اصولی خویش به عنوان موضعی برای تاریخ پای فشارد. آخرین موضع وی علیه قرارداد اسلو که منجر به کناره گیری اش از رهبری جبههء خلق در نیمهء دههء ۱۹۹۰ شد نیز بر همین پایه شکل گرفت.

ابتدا نگاهی کوتاه به زندگی پرتحرک، مؤثر و پربار او بیندازیم:

ژرژ حبش در سال ۱۹۲۶ در شهر لد (یا لیدا) نزدیک تل اوویو امروز زاده شد. در خانواده ای مسیحی و مرفه بزرگ شد. هنگام تشکیل دولت اسرائیل (۱۹۴۸) ۲۲ سال داشت و شاهد نفی بلد یعنی اخراج همیشگی خود و همشهریانش از زادگاهشان بود. او که عمیقاً تحت تأثیر این واقعه قرار گرفته بود و در حالی که دانشجوی رشتهء پزشکی دانشگاه آمریکایی بیروت بود به سازماندهی سلسله تظاهراتی میپرداخت که طی آنها چند تن از دوستانش کشته شدند. در دههء ۱۹۵۰ همراه با شماری از همفکرانش از کشورهای مختلف عربی جنبش ناسیونالیست های عرب (حرکت القومیین العرب) را پایه گذاری کرد که در مناطق مختلف جهان عرب شعبه داشت. حبش خود در شعبهء عمان (پایتخت اردن) کار میکرد. آنها برای آوارگان فلسطینی درمانگاه و مدرسه میساختند و خود حبش تا سال ۱۹۵۸ پزشک این درمانگاه بود. او یکبار حتی کاندیدای نمایندگی مجلس اردن شد که انتخاب نگردید و پس از کودتای معروف اردن علیه نخست وزیر ملی آن کشور (یعنی سلیمان نابلسی که او را با مصدق مقایسه می کنند) و تشدید سرکوب، راه های مبارزهء قانونی را رها کرد.

جنبش ناسیونالیستهای عرب (۱) یکی از سه جریان مهم ملی و میهن پرستی عرب در دههء ۱۹۵۰ و ۶۰ است، دوتای دیگر، یکی حزب بعث است و دیگری ناصریسم (یعنی جنبشی که در رأس آن عبدالناصر رئیس جمهور وقت مصر قرار داشت). شعبهء یمنی همین جنبش ناسیونالیستهای عرب است که در بخش جنوبی یمن، مستعمرهء انگلیس، به مقاومت و مبارزهء مسلحانه دست زد و باعث شد که انگلستان از آن منطقه برود و جمهوری دموکراتیک یمن جنوبی در نوامبر ۱۹۶۷ پدید آید. شعبهء آنها در کویت هم در آن سالها خطی ملی، دموکراتیک و لائیک را دنبال میکرد که نسبتاً نیرومند بود و ارگانی داشت به نام «الطلیعه» [به معنی آوانگارد، پیشگام]. جنبش مزبور در عراق و سوریه و مصر و برخی دیگر از کشورهای عرب هم فعال بود یا هوادارانی داشت ولی رقیبان آن که بعثی ها و ناصریستها بودند

در عین برخی همکاری‌ها که با هم داشتند مانع از پیشرفت آن گردیدند. البته مواردی هم بوده که این جنبش به ناصریسم امید زیاد داشته است.

پس از شکست اعراب در سال ۱۹۶۷، جنبش ناسیونالیست‌های عرب علناً علیه ناصریسم موضع گرفت و آن را «حرکتی خرده بورژوازی و محکوم به شکست» نامید و رابطه خود را با آن قطع کرد.

جنبش ناسیونالیست‌های عرب پس از ۱۹۶۷ به واحدهای کشوری تقسیم شد و بخش فلسطینی آن در دسامبر ۱۹۶۷ تشکیلاتی به وجود آورد که بر مارکسیسم - لنینیسم به مثابه ایدئولوژی خود تأکید میکرد و جبهه خلق برای آزادی فلسطین (PFLP) نام گرفت. چیزی نگذشت که دو انشعاب مهم در این جبهه پدید آمد یکی جبهه خلق... (فرماندهی کل) به رهبری احمد جبریل، و دیگری جبهه دموکراتیک... به رهبری نایف حواتمه. به گمان نگارنده مشخصه انشعاب اول گرایش به وابستگی به سوریه بود و در دومی گرایش به وابستگی به شوروی. ژرژ حبش در برابر هر دو جریان انشعابی مقاومت کرد و از طرف آنان متهم به راستروی شد، ولی جبهه وی در عین حفظ روابط دوستی با دو کشور مزبور، نمی‌خواست استقلال سازمان خود را از دست بدهد. گفتنی است که سه سال قبل از تشکیل جبهه خلق، جنبش الفتح نخستین عملیات نظامی خود را علیه اسرائیل در اول ژانویه ۱۹۶۵ انجام داده و جو سیاسی منطقه را تا حد زیادی تغییر داده بود. جبهه ابتدا کوشش خود را مصرف عملیات در داخل سرزمین‌های اشغالی نمود و آن را اساس کار اعلام میکرد و در این راه کوشش‌های جدی داشت.

پس از آنکه عبدالناصر طرح راجرز (وزیر خارجه وقت آمریکا) مبنی بر جداسازی نیروهای اعراب و اسرائیل را پذیرفت، مخالفت حبش با رژیم‌های عربی شدت بیشتری یافت و گرایش فکری چپ در او تقویت گردید. با اینکه روابط خوبی با شوروی و بلوک شرق داشت، از آنجا که وجود دو دولت در فلسطین (یکی عربی و دیگر یهودی: اسرائیل) را نمی‌پذیرفت، شوروی در سال ۱۹۷۴ تبلیغاتی علیه وی به راه انداخت و او را «انقلابی نما» نامید. در سال ۶۹ استراتژی جبهه خلق در مبارزه مسلحانه با اسرائیل که قبلاً بر تاکتیک عملیات داخل فلسطین، و نه در مرزهای آن، پافشاری می‌کرد به تاکتیک تازه‌ای کشیده شد و به طراحی عملیات خارجی زیر شعار «دشمن را هر جا باشد تعقیب کنیم» پرداخت. طراح و سازمان دهنده این نوع عملیات که دست به چندین هواپیما ربایی زد یکی از دوستان و همکلاسان قدیمی حبش دکتر ودیع حداد بود. بد نیست اشاره کنیم که الفتح با این نوع عملیات مخالف بود. استدلال جبهه خلق برای دست زدن به هواپیما ربایی این بود که وقتی اسرائیل و حامیانش دارند سر ما را می‌برند و حقوق ملی و انسانی ملتی را لگدمال می‌کنند و دنیا بی‌خبر است یا با بی‌اعتنائی سکوت می‌کند، از طریق تعقیب دشمن در هر جای جهان، ما به دنیا اخطار می‌کنیم که آن‌ها نیز ممکن است مزه رنج را بچشند. عملیاتی که جبهه انجام داد عمدتاً هدف تبلیغاتی یا فشار بر دشمن و تأثیر بر افکار عمومی داشت، نه کشتن مسافرانی که به هیچ‌رو مستقیماً در اشغال و رنج‌های بی‌شمار فلسطینی‌ها دست‌نداشتند. ارزیابی جبهه این بود که این عملیات خبر فاجعه فلسطین را به گوش کل جهانیان می‌رساند. در نتیجه مبارزه همه‌جانبه و مستقیم مردم فلسطین و از جمله اینگونه عملیات، وکلای مدافع و روشنفکران متعددی در اروپا (به رغم محکوم کردن تروریسم) به این نتیجه رسیدند که برای پایان دادن به فاجعه فلسطین باید کاری کرد و از عاملان اینگونه عملیات در دادگاه‌ها و مطبوعات دفاع کردند. دستگیری لایلا خالد، دختری فلسطینی که به هواپیما ربائی دست زده بود و طرح قضیه و دفاع از او در اروپا سروصدای فراوان به راه انداخت.

حوادث سپتامبر سیاه اردن ۱۹۷۰ و خروج نیروهای ساف از آن کشور و انتقال به لبنان مرحله‌ای مهم در حیات جبهه خلق نیز محسوب میشود.

اما تنها دو سال بعد و پس از چند نمونه از اینگونه عملیات خارجی، جبهه خلق این تاکتیک را پایان داد و دکتر ودیع حداد، مسؤول طراحی این عملیات که از این تصمیم راضی نبود از فعالیت سازمانی کنار گذارده شد.

جبهه خلق برای آزادی فلسطین که عضو کمیته اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) بود در سال ۱۹۷۴ در برابر سیاست عرفات دائر بر قبول احتمالی راه حل مبتنی بر مذاکره موضعگیری کرد و از کمیته اجرایی ساف بیرون آمد و با دیگر نیروهائی که همین مخالفت را داشتند جبهه ای به نام رفض (امتناع) تشکیل داد اما پنج سال بعد طرح عرفات دائر بر «راه حل انتقالی» (یعنی قبول هرقسمت از فلسطین که بتواند آزاد شود) را پذیرفت و به کمیته اجرایی بازگشت.

تجاوز اسرائیل به لبنان و اشغال این کشور تا بیروت و خروج نیروهای ساف از این کشور در سال ۱۹۸۲ محدوده فعالیت حبش را تنگتر کرد. حبش موجودیت ساف را دستاورد مهم سیاسی مبارزات مردم فلسطین می دانست و هر زمان که ساف نیز زیر ضربه ای قرار می گرفت، به رغم مخالفتی که با رهبری یاسر عرفات داشت، به دفاع از ساف می پرداخت. حبش هیچگاه سیاست وحدت - انتقاد را در رابطه با ساف رها نکرد. زمانی که یکی از نیروهای مخالف رهبری عرفات به ریاست احمد جبریل با همکاری دولت سوریه پایگاه عرفات در شمال لبنان را زیر ضربه توپخانه قرار داد، مجله الهدف ارگان جبهه حبش طرح روی جلد را با یک قطره درشت خون منتشر کرد و هشدار داد که دیگر بس است! از خط سرخ نباید گذشت!

در سال ۱۹۸۸ که مجلس ملی فلسطین در تبعید اصل وجود دو دولت، یکی اسرائیل و دیگری فلسطین مستقل را پذیرفت، جبهه حبش حضور داشت و آن را تأیید کرد.

در سال های ۱۹۸۰ خط مشی ساف میانه رو تر شد و وقتی ساف با ایالات متحده مذاکره رسمی را آغاز کرد با اعتراض شدید حبش مواجه گردید ولی موجب نشد که او از ساف جدا شود. همین وضع پس از تصمیم ساف دائر بر شرکت در کنفرانس مادرید هم پیش آمد ولی باز او ماندن در ساف را برگزید. وی طبعاً با قراردادهای اسلو مخالف بود و آن را ادامه عقب نشینی های پیشین میدانست. تحولاتی که در عراق و جهان عرب و سپس در فلسطین با برپایی تشکیلات خود مختار فلسطین پدید آمد نظر او در درون خود جبهه در اقلیت قرار گرفت و او از رهبری جبهه کناره گرفت و به جای او ابوعلی مصطفی به سمت دبیر کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین برگزیده شد. ابوعلی مصطفی در همکاری با تشکیلات خودمختار فلسطین و در واقع قبول قرارداد اسلو به داخل فلسطین رفت ولی پس از چندی اسرائیلی ها او را ترور کردند. جانشین وی احمد سعادت هم به عنوان دبیر کل جبهه مدتی فعالیت داشت ولی هم اکنون در زندان اسرائیل بسر میبرد. جبهه در انتخابات فلسطین و دیگر نهادهای سیاسی آن همواره شرکت داشته است. هم اکنون شهردار رام الله، خانم ژانت میکائیل است که خود از خانواده ای مسیحی برخاسته و با جبهه خلق فلسطین همکاری داشته و دارد. در انتخابات عمومی، میزان آراء جبهه حدود ۷ تا ۱۰ درصد است. نفوذ جبهه در مبارزه سیاسی نظری در محافل روشنفکران و تحصیل کردگان فلسطینی و عرب چشمگیر است. مجله الهدف، ارگان غیر رسمی جبهه که نویسنده، ناقد و هنرمند بزرگ فلسطینی غسان کنفانی آن را در آغاز سالهای ۱۹۷۰ تأسیس کرد هنوز هم منتشر میشود.

ژرژ حبش از زمانی که از موقعیت سازمانی خود کناره گرفت در دمشق و عمان بسر برد و غالباً با مشکلات بیماری و کهولت سن روبرو بود. موضع گیری های قاطع او علیه راه حل های تحمیلی به جنبش فلسطین باعث شد که اسرائیل و آنچه به اصطلاح «جامعه بین المللی» نامیده می شود علیه او تبلیغات منفی مبنی بر تروریسم و غیره راه بیندازند. سفر وی در سال ۱۹۹۲ برای معالجه به فرانسه که

ابتدا با درخواست صلیب سرخ و موافقت دولت فرانسه صورت گرفت (۲۹ ژانویه ۱۹۹۲) با جنجال وسیع محافل صهیونیستی همراه شد. آن‌ها دولت فرانسه را ناگزیر کردند که ژرژ حبش را بدون معالجه به الجزایر برگرداند.

جالب این است که حاکمیت و نفوذ وسیع ارتجاع در عرصه بین‌المللی در اوضاع کنونی باعث شده که درگذشت دکتر ژرژ حبش تقریباً با سکوت روبرو شود و روزنامه لوموند که معمولاً در مناسبات مشابه صفحه‌کاملی را به گزارش زندگی و فعالیت‌های شخصیتی در حد وی اختصاص می‌داد، به یادداشت خبری کوچکی در صفحات داخلی بسنده کند (لوموند ۲۹ ژانویه ۲۰۰۸).

به نظر می‌رسد که او نقش خود را به عنوان یک روشنفکر متعهد و مستقل وفادار به اصول با مواضعی که خود آن‌ها را «مواضعی برای تاریخ» می‌نامید ایفا کرد. همان‌طور که گفتیم به رغم مخالفتش با برخی سیاست‌های ساف، خشک و تر را با هم نسوزاند. وقتی مرحله‌ای بسر می‌رسید می‌دانست که چگونه سیاست خود را تغییر دهد. هرچند وضع عمومی عینی جنبش فلسطین همواره در ذهن او به مبارزه با اشغال و کسب استقلال ملی اولویت می‌بخشید ولی گرایش عمومی او به چپ بود و دفاع از مصالح زحمتکشان جامعه فلسطین و عرب. در دریای پر تلاطم تناقض‌های حاکم بر جامعه عرب و جامعه بین‌المللی او کوشید درست‌ترین راه را برگزیند. در همکاری و ائتلاف با اتحاد شوروی، با رژیم‌های عراق و سوریه و الجزایر، و یا در خوش‌بینی به رژیم جمهوری اسلامی ابتدا گام‌هایی برداشت که همیشه درست نبود و ناگزیر برمی‌گشت. در عرصه فلسطین، او نقش منتقد مسؤل و با پرنسیپ را به خوبی ایفا کرد.

وی که از آغاز جوانی از برج عاج روشنفکری بیرون آمده و پا به میدان فعالیت اجتماعی و سیاسی انقلابی گذاشته بود، طبیعی بود که گاه به اشتباهات و حتی خطاهائی آلوده شود اما مهم این است که می‌توانست لغزش‌های خویش را ببیند و مهار کند و در مجموع، کارنامه‌ای از آرمانخواهی، جسارت در مبارزه، دست‌زدن به آزمایش و خطا، درک انحرافات و نقد و بازگشت از آن‌ها پیردازد.

حدود ده سال بود که دیگر در عرصه سیاسی فلسطین فعال نبود. اما فقدانش از روز ۲۵ ژانویه که در نتیجه سکتۀ قلبی در سن ۸۲ سالگی در عمان درگذشت بیش از پیش احساس می‌شود. شک نیست که تجربه او درسی برای مبارزان انقلابی فلسطین و منطقه و حتی جهان خواهد ماند (۳). سخن را درباره این مرد بزرگ با جمله‌ای از یادداشت سمیر امین در مجله فرانسوی آفریقا آسیا **Afrique** **Asie** مارس ۲۰۰۸ به پایان می‌بریم که: «ژرژ حبش مرد، اما پیکار او برای آزادی فلسطین نمرده است».

(منتشر شده در آرش ۱۰۱)

---

۱- برای اطلاع از «جنبش ناسیونالیست‌های عرب» می‌توان به کتابی با همین نام، نوشته دکتر باسل کبیبی مراجعه کرد. یادآوری می‌کنیم که کبیبی در پاریس و غسان کفانی در بیروت هر دو در اوایل دهه ۷۰ میلادی به دست اسرائیلی‌ها ترور شدند. هردو نویسنده از کادرهای برجسته جبهه خلق برای آزادی فلسطین بودند.

۲- رجوع شود به نوشته‌ای از نگارنده این سطور در آرش شماره ۱۳ فوریه ۱۹۹۲ تحت عنوان «آب در خوابگاه مورچگان».

۳- درباره دکتر ژرژ حبش همچنین می‌توانید به مصاحبه «راديو دموکراسی شورائی» با تراب حق شناس روی سایت همین رادیو و نیز روی سایت [peykarandeesh.org](http://peykarandeesh.org) مراجعه کنید.